

از گمشدگی تا راهایی

دیالکتیکِ شعر و زندگی «فروغ فرخ زاد»

در تکنیکِ شعری او | محمود نیکبخت



ازگمشدگی تارهای



سرشناسه | نیکبخت، محمود، ۱۳۳۰ -
 عنوان و نام پدیدآور | از گمشدگی تارهایی / محمود نیکبخت.
 مشخصات نشر | تهران: نشرگمان، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری | [۲۰۸] ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک | ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۸۹-۲۹-۷
 وضعیت فهرست نویسی | فیبا
 یادداشت | کتابنامه: ص. [۲۰۸].
 موضوع | فرخ زاد، فروغ، ۱۳۱۳ - ۱۳۴۵ -- نقد و تفسیر
 موضوع | شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
 رده بندی کنگره | ۱۳۹۵ الف ۴ / ن ۹ / PIR ۸۱۶۴
 رده بندی دیویی | ۱/۶۲ فا ۸
 شماره کتابشناسی ملی | ۴۰۷۵۳۴۱



از گمشدگی تا راهایی

دیالکتیکِ شعر و زندگی «فروغ فرخ زاد»
در تکنیکِ شعریِ او | محمود نیکبخت





چشم اندازهای
انتقادی معاصر

ازگمشدگی تارهایی

دیالکتیک شعر و زندگی «فروغ فرخزاد» در تکنیک شعری او | محمود نیکبخت

نمونه خوانی | بهار بدیهی / رضا یامینی
نسخه پردازی و بازبینی نهایی | مجید رنجبر
مدیر هنری و طراح جلد | محمود منفرد
تصویرسازی روی جلد | مرجان نجفی
نظارت فنی و چاپ | حمیدرضا صبوری
حروف نگاری و صفحه آرایی | فرحناز رسولی
لینوگرافی | امین گرافیک
چاپ و صحافی | سپیدار

شابک | ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۸۹-۲۹-۷

چاپ اول | زمستان ۱۳۹۵

شمارگان | ۱۱۰۰ جلد

قیمت | ۱۷۵۰۰ تومان (جلد شومیز) ۲۴۰۰۰ تومان (جلد سخت)

تلفن | ۸۸۴۵۴۱۵۷

آدرس | خیابان شریعتی، بالاتر از مطهری، کوچه اندیشه نهم، پلاک ۱۳، واحد ۱۵

سایت | www.goman-pub.com

ایمیل | goman.publication@gmail.com info@goman-pub.com

تمامی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است.

تکثیر، انتشار، بازنویسی، ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن و استفاده از طرح روی جلد به هر شیوه از جمله: فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.



فهرست

درآمد.....	۱۱
فصل اول: دوران گمشدگی و ناآگاهی فروغ.....	۱۵
فصل دوم: دوران خودیافتگی و آگاهی فروغ.....	۳۵
الف) چگونگی زبان و وزن در شعر فروغ.....	۴۱
ب) چگونگی بیان در شعر فروغ.....	۵۲
ج) چگونگی تکنیک و ساختار در شعر فروغ.....	۶۷
د) نگاهی به ساختار شعر «بر او ببخشاید».....	۷۹
فصل سوم: دوران ازخودگذشتگی و رهایی فروغ.....	۸۷
فصل چهارم: در جست و جوی دو دست سبز جوان.....	۹۹
سالشمار زندگی فروغ.....	۱۳۷
بهترین شعرهای فروغ.....	۱۵۳

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد... (۱۵۵) / بر او ببخشاید (۱۶۹) /

تنها صداست که می ماند (۱۷۱) / پنجره (۱۷۵) / بعد از تو (۱۷۹) /

پرندۀ مردنی ست (۱۸۳) / تولدی دیگر (۱۸۴) / و هم سبز (۱۸۸) /

فتح باغ (۱۹۳) / دیدار در شب (۱۹۷) / در غروبی ابدی (۲۰۵) /

باد ما را خواهد بُرد (۲۱۱)

مآخذ.....	۲۱۳
-----------	-----

به خاطره‌ی برادر بزرگم: دکتر محمدحسین نیکبخت

درآمد

از انتشار تولدی دیگر و آخرین شعرهای فروغ چند دهه می‌گذرد اما هنوز بسیاری از ویژگی‌ها و دستاوردهای شعری و نگرشی فروغ ناشناخته مانده است. در این مدت، ده‌ها نوشته در شرح شعر و زندگی او منتشر شده، ولی پیرامون تنها شعر متشکل مجموعه‌ی تولدی دیگر (شعر «بر او ببخشایید»)^۱ هرگز کسی اشاره‌ای نکرده و درباره‌ی ساختار «ایمان بیاوریم...»، درخشان‌ترین شعر فروغ، سخنی نگفته است. «ایمان بیاوریم...» درخشان‌ترین دستاوردی است که فروغ در قلمرو شعر نیمایی و در عرصه‌ی آفرینش ساختار شعر بلند به آن دست یافته است.

فروغ، در میان شاعران پس از نیما، تنها چهره‌ای است که با آثار دوران کمال خود به نگرش و تکنیک یا صنعتی ویژه دست می‌یابد و هر دو رسالت فردی و اجتماعی شاعر واقعی را به انجام می‌رساند. او، با شناخت واقعیت‌های درونی و بیرونی خویش، زوال را به عنوان درونمایه‌ی اصلی

۱. شگفتا که در جدی‌ترین گزیده‌های شعر امروز، این شعر حتی در میان آثار نیمه‌موفق فروغ نیز نیامده است.

آثارش کشف کرد و «خودسرایی» را به مثابه‌ی مهم‌ترین ویژگی تکنیک و ساختار شعرش پذیرفت. بدین‌گونه فروغ توانست با بیان ویژگی‌های فردی خود، چهره‌اش را در شعر فراز آورد و با تبیین واقعیت‌های دنیای پیرامون خویش خصایص عصر و جامعه‌اش را ماندگار سازد و سرانجام، با آخرین آثارش، راه رسیدن به رهایی و فراتر رفتن از آن زوال و تباهی را نشان دهد و مهم‌ترین وظیفه‌ی هنر را به انجام رساند.

بنابراین آثار فروغ هم نشان‌دهنده‌ی پیوند و تأثیر و تأثر متقابل یا دیالکتیکی است که همواره میان شعر و زندگی او وجود داشته، و هم آشکارکننده‌ی نگرش و تکنیک ویژه‌ای که او به آن دست یافته است. برای شناخت فروغ و فرایند تکاملی شعر او می‌توان آثار وی را، بر اساس ویژگی‌های شعری و چگونگی پیوندشان با فرهنگ و تاریخ، به سه دوره فصل‌بندی کرد:

۱. دوره‌ی نخست که دربرگیرنده‌ی آثار سه مجموعه‌ی اسیر و دیوار و عصیان است. این آثار به سبب تقلیدی بودن قالب (که بیشتر چارپاره است) و کلیشه‌ای بودن زبان و قراردادی بودن وزن، نمودار ناآگاهی فروغ از فرهنگ پویای زمانه و، به‌ویژه، نگرش شعری نیماست و از نظر نگاه سطحی و احساساتی غالب بر آن‌ها، مبین ازخودبیگانگی تاریخی فروغ. بنابراین، این بخش از زندگی شعری فروغ را «دوران گمشدگی و ناآگاهی فروغ» می‌خوانیم.

۲. دوره‌ی دوم، دوره‌ی شعرهای تولدی دیگر است و مرحله‌ای که شاعر پای در مسیر تکاملی شعرش می‌نهد. خود و محیط خود را می‌شناسد و پس از جست‌وجو و تجربه‌ی بسیار، زبان و بیان و وزن و، درنهایت،

تکنیک (صناعت) و ساختار شعرش شکل می‌گیرد و به تشخیص شعری می‌رسد. به همین سبب، این دوره را «دوران خودیافتگی و آگاهی فروغ» می‌نامیم.

۳. دوره‌ی سوم، دوره‌ی شعرهای پس از تولدی دیگر است و مرحله‌ی کمال‌یابی تجربه‌های شعری فروغ. در این دوره، شاعر به فرانهاد تقابلی می‌رسد که همواره میان او و زوالِ حاکم بر دورانِش وجود داشته است. او در برخورد با واقعیت موفق به کشف نگاهی می‌شود که انسان و شاعر را به رهایی می‌رساند. به همین لحاظ این مرحله را «دوران ازخودگذشتگی و رهایی فروغ» می‌دانیم.

مرگ زودرس فروغ باعث قطع تداوم آفرینش و محدود بودن شمار شعرهای پیشرفته‌ی او شد، با این حال مسئله‌ی مهم نه شمار آثار، بل وجود شاعر و نگرش ویژه‌ی فروغ است. زیرا شاعر با بیان نگاه و جهان ویژه‌ی خویش بخش ناشناخته‌ای از انسان و جهان را آشکار می‌کند. رسالتی که فروغ با آفرینش آخرین شعرهای خود، به‌ویژه، شعر «ایمان بیاوریم...» آن را به‌خوبی تحقق بخشید.

فصل اوّل:

دوران گمشدگی و نا آگاهی فروغ

فروغ جوانی خود را در یکی از پرتحرک‌ترین فرازهای فرهنگی و تاریخی این سرزمین سپری کرد؛ در سومین دهه‌ی این قرن و سال‌هایی که بخش وسیعی از مردم ایران سهم در جنبش ملی کردن نفت بودند، پاره‌ای متأثر از تحولی که در سپهر فرهنگ سیاسی و اجتماعی به وجود آمده و برخی نیز بهره‌مند از جنبش تازه‌ای که در شعر و داستان‌نویسی پدید آمده بود. او در این سال‌ها، از یک‌سو، به دلیل زن بودن در بند شرایط حاکم بر زن بود و از سوی دیگر، به سبب ناآگاهی فرهنگی، مقهور از خودبیگانگی فردی و اجتماعی. این ویژگی هنگامی نمودی روشن می‌یابد که به یاد آوریم شاعرانه‌های مجموعه‌ی اسیر، نخستین دفتر شعر فروغ، حاصل یک دوره‌ی دوساله است: از زمستان ۱۳۳۲ (یعنی تنها چند ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد) تا ۱۳۳۴. شاعرانه‌های این دفتر و آثار دو مجموعه‌ی دیوار و عصیان، به لحاظ تقلیدی بودن قالب (که بیشتر چارپاره است) و احساساتی و کلیشه‌ای بودن بیان نه هیچ نشانی از جنبش شعری نیما داشتند، که آن

زمان سی سالی از آغازش می‌گذشت، و نه نشانی از آن جنبش تاریخی که همه را به تأثیر و تأثر کشانده بود. از این رو، آثار نخستین دوره‌ی شعری او به راه جوشش‌های غریزی و بیان کلیشه‌ای احساسات فردی و حرف‌هایی از تمنیات جسم و همان مضامینی افتاد که خود در سال‌های کمال آن‌ها را «حرف‌های مبتذل روزانه» نامید. مگر برای آن «من» بی‌بهره از «حضور» و «منظر» ویژه و از خود بیگانه، جز بیان همان حرف‌ها و نگاه‌های سطحی و احساساتی، آن هم در قالب‌های از پیش آماده، قلمرو دیگری نیز هست؟ سوای این‌ها، اما در آثار این دوره می‌توان نخستین نشانه‌های همان صراحت و جسارتی را دید که همواره از ویژگی‌های شخصیت فروغ بود و عاملی مؤثر در فرایند تحول و تشخیص‌یابی او در شعر.

تمام آثار شعری فروغ، از نخستین شاعرانه‌های اسیر و سایر آثار دوران گمشدگی او در دو مجموعه‌ی دیوار و عصیان تا آخرین آفرینش‌های دوران کمال، حدیث نفس است و «خودسرایی» شعری. به همین سبب، آثار هر دوره هم نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های ذهنی و شعری اوست و هم آشکارکننده‌ی نحوه‌ی پیوندی که با واقعیت‌های خود و دنیای پیرامون خود داشته است. فروغ هرگز وجودی مقهور و منفعل نبود و مهم‌ترین ویژگی هستی او، همانا، همین «دیالکتیک حضور» وی در زندگی است. اگر مادام بوواری^۱ با پاره شدن مداوم پرده‌ی پندار به مرگ و فرجام محتوم خویش می‌رسد، فروغ با رها شدن از این حجاب‌ها به تجربه و تحولی مداوم دست می‌یابد و به تولدی دیگر می‌رسد و حضوری زنده و مکاشفه‌گر پیدا می‌کند.

۱. شخصیت اصلی رمانی به همین نام از رمان‌نویس بزرگ فرانسه گوستاو فلوبر (۱۸۲۱-۱۸۸۰).

بنابراین با بررسی آثار فروغ می‌توان به چگونگی ذهن و فرایند تحول ذهنی او پی برد. اگر او اسیر را با حدیث هوا و هوس‌های شبانه آغاز می‌کند و در نخستین اثر، از طلب و تمناهای جسم و جوانی می‌گوید:

در انتظار خوابم و صد افسوس

خوابم به چشم باز نمی‌آید

اندوهگین و غمزده می‌گویم

شاید ز روی ناز نمی‌آید

* * *

مغروق این جوانی معصوم

مغروق لحظه‌های فراموشی

مغروق این سلام نوازشبار

در بوسه و نگاه و هم‌آغوشی

فرخ‌زاد ۱۳۴۹: ۱۱-۱۲

در آخرین شاعرانه‌های این مجموعه نیز، حکایت آن و هم و انتظار همچنان باقی است:

می‌نشستم خسته در بستر

خیره در چشمان رؤیاها

زورق اندیشه‌ام، آرام

می‌گذشت از مرز دنیاها

همان: ۱۵۸

گاهی نیز می‌توان با لحظه‌هایی متفاوت روبه‌رو شد. مانند آنچه در آخرین شاعرانه‌ی این دفتر آمده است که صدای گذشتن باد، نشانه‌ی حضور واقعیت است و پاسخ دیگری بر آن طلب و تمنا:

نیمه‌شب در دل دهلیز خموش
ضربه‌ی پایی افکند طنین
دل من چون دل گل‌های بهار
پر شد از شب‌نم لرزان یقین
گفتم این اوست که باز آمده است

* * *

ضربه‌ی پاها، در سینه‌ی من
چون طنین نی، در سینه‌ی دشت
لیک در ظلمت دهلیز خموش
ضربه‌ی پاها، لغزید و گذشت
باد آواز حزینی سر کرد

همان: ۱۶۷، ۱۶۹

بنابراین مضامین این آثار از یک‌سو نشان‌دهنده‌ی ذهن گرفتار غریزه و عادت شاعر است و از سوی دیگر مبین کشمکشی که غالباً با نیروهای بازدارنده‌ی درون و بیرون خویش داشته است. نمود چنین تجربه‌هایی را در جای‌جای آن آثار می‌توان یافت. گرچه این تجربه‌ها، برای شاعر، نخستین روزنه‌ها را به واقعیت می‌گشاید، با این حال او اغلب میان رؤیا و واقعیت در نوسان است و هر دم به راهی.

گاه از گمشدگیِ خود می‌گوید و از هستیِ بی‌مقصد خویش در حیرت است:

نمی‌دانم چه می‌خواهم خدا یا

به دنبال چه می‌گردم شب و روز

چه می‌جوید نگاه خسته‌ی من

همان: ۱۹

چرا افسرده است این قلب پرسوز

و گاهی در پیِ آن است که با سوختن و بیان احساساتی و کلیشه‌ای آن،
خانه و کاشانه‌ی خود را روشن کند:

من آن شمع که با سوز دل خویش

فروزان می‌کنم ویرانه‌ای را

اگر خواهم که خاموشی‌گزینم

همان: ۳۵

پریشان می‌کنم کاشانه‌ای را

در جایی، خانه را مقام بندگی می‌داند و نشان همسری را حلقه‌ی بردگی
می‌نامد:

زن پریشان شد و نالید که وای

وای، این حلقه که در چهره‌ی او

باز هم تابش و رخسندگی است

همان: ۱۵۰

حلقه‌ی بردگی و بندگی است

و در جایی دیگر، رهایی را در هوا و هوس‌های خویش می‌جوید:

هرگز در سر نباشد فکر نام

این منم کاین‌سان ترا جویم به کام

خلوتی می‌خواهم و آغوش تو

خلوتی می‌خواهم و لب‌های جام

همان: ۱۱۶

و در پی همین نیازها و کشش‌های غریزی است که، بالطبع، به محک‌های اخلاقی و درک گناه می‌رسد:

ناگهان خامشی خانه شکست

دیو شب بانگ برآورد که آه

بس کن ای زن که نترسم از تو

دامنت رنگ گناه‌ست، گناه

دیوم اما تو ز من دیوتری

مادر و دامن ننگ‌آلوده

آه، بردار سرش از دامن

طفلک پاک کجا آسوده؟

همان: ۷۱

به «خود نبودن» و «وسیله بودن» زن از نگاه دیگران پی می‌برد:

به او جز از هوس چیزی نگفتند

در او جز جلوه‌ی ظاهر ندیدند

به هر جا رفت، در گوشش سرودند

همان: ۵۸

که زن را بهر عشرت آفریدند

و با این تجربه‌ها، بر گوناگونیِ واقعیت‌ها و دوگانگیِ آدم‌ها واقف می‌شود:

گریزانم از این مردم که با من

به‌ظاهر همدم و یکرنگ هستند

ولی در باطن از فرط حقارت

همان: ۲۰

به دامانم دو صد پیرایه بستند

و راه فراتر رفتن از این برزخ را در شعر می‌جوید:

به لب‌هایم مزین قفل خموشی

که من باید بگویم راز خود را

به گوش مردم عالم رسانم

همان: ۷۴

طنین آتشین آواز خود را

ولی، به سبب نبود آگاهی و کمبود شناخت تجربی، هم ذهنش همچنان گرفتار غریزه و عادت باقی می‌ماند و هم شعرش اسیر همین حرف و نقل‌های سطحی و احساساتی. چنان‌که، به رغم نخستین نموده‌های آگاهی تجربی، ناتوان از گسستن این حجاب‌ها، همچنان به سرودن شعرگونه‌های تقلیدی و تکراری ادامه می‌دهد تا در آینده بتواند،

بر اثر تنوع و توسعه یافتن تجربه‌های آتی خود، به حضوری زنده‌تر دست یابد.

بدین‌سان آثار این مجموعه، به سبب حدیث نفس بودن، هم شاهد ناآگاهی و گمشدگی فروغ در آن دوران است و هم سندی برای شناختن چگونگی زن وامانده در حصار غریزه و عادت سرزمین ما. و فاش‌کننده‌ی تاریخ و فرهنگ قهّاری که انسان را تا پشت مرزهای جسم و هستی غریزی پس رانده و ذهن او را گرفتار نیازهای جسمش کرده است. مگر همین عوامل بازدارنده‌ی فرهنگی و تاریخی حاکم بر زن ایرانی نبوده که، با واپس راندن و سرکوب کردن کشش‌های وجودی او، شرایطی را پدید آورده که درون وی اسیر غریزه‌هایش باشد و بیرون او در بند عادت‌هایش؟ تا بی‌خبر از امکانات فردی و اجتماعی انسان این روزگار و بی‌بهره از هستی فراتررونده‌ی خویش، مدام درگیر نیازها و غریزه‌های جسم خود باشد و با پذیرفتن انقیاد درونی و انفعال بیرونی، زمینه‌ی غلبه‌ی قدرت‌های بیرونی را فراهم آورد. فروغ در این دوران گرفتار همین کشمکش‌هاست. اگر رؤیاهای جوانی و وهم‌های ذهنی و تمناهای جسمی و غریزی شاعرِ جهانی بی‌مرز می‌خواهد، بیرون، اما دنیای مرزهای عرف و عادت و اخلاق است و او اسیر همین دوگانگی‌ها و تضاد و تقابل آنهاست.

بنابراین فروغ در دیوار، دومین مجموعه‌ی خود، از یک سو، همچنان در ناآگاهی و گمشدگی به سر می‌برد: در جایی «گناه» را می‌سراید و هوسنامه به دست توده‌فریبان می‌دهد:

گنه کردم گناهی پر ز لذت
 در آغوشی که گرم و آتشین بود
 گنه کردم میان بازوانی
 که داغ و کینه جوی و آهنین بود

فرخ زاد ۱۳۴۸: ۱۳

و در جای دیگر، از شاهزاده و صدای سم اسبش برای اوهام ذهنی دختران
 جوان قصه می پردازد:

بی گمان روزی ز راهی دور
 می رسد شهزاده ای مغرور
 می خورد بر سنگفرش کوچه های شهر
 ضربه ی سم ستور بادپیمایش
 می درخشد شعله ی خورشید
 بر فراز تاج زیبایش.

همان: ۲۰

و از سوی دیگر، در برخی آثار، با وانهادن آن پندارها و تمناها، به وضوح از
 گمشدگی و تباهی خود می گوید:

بعد از آن دیوانگی ها ای دریغ
 باورم ناید که عاقل گشته ام
 گویا «او» مرده در من کاینچنین
 خسته و خاموش و باطل گشته ام